ما کارهای مان را به کسانی که خواهان آن باشند، نمی دهیم؛ ولی تو ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس به یمن برو.

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که می گوید: با دو نفر از اشعری ها که یکی سمت راست و دیگری سمت چپم قرار داشت، خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم. ایشان مشغول مسواک زدن بود که هر دوی آنها تقاضای کار کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس». گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده، آنها نیت شان را به من نگفتند و من هم نمی دانستم که آنان درخواست کار می کنند. راوی می گوید: گویا هم اکنون مسواک رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده می کنم که زیر لبش جمع شده و می فرماید: «لَنْ، أَوْ: لاَ نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى، أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ إلى الْيَمَنِ»: «ما کارهای مان را به کسانی که خواهان آن باشند، نمی دهیم؛ ولی تو ای ابوموسی یا ای عبدالله بن قیس به یمن برو». (آنگاه ابوموسی را به یمن فرستاد) و به دنبال او نیز معاذ بن جبل را اعزام نمود. هنگامی که معاذ نزد ابوموسی رفت، ابوموسی برایش بالشتی گذاشت و گفت: پیاده شو. ناگهان چشم معاذ به مردی افتاد که به بند کشیده شده بود. پرسید: این کیست؟ ابوموسی گفت: این فرد یهودی بود و مسلمان شد و دوباره یهودی شد؛ آنگاه ابوموسی گفت: بنشین؛ اما معاذ گفت: تا کشته نشود، نمی نشینم. حکم الله و رسولش همین است. و سه بار این مساله بین آنها تکرار شد. آنگاه ابوموسی دستور داد و آن مرد کشته شد. سپس معاذ و ابوموسی درباره ی قیام شب با یکدیگر صحبت کردند که یکی از آنها گفت: من بخشی از شب را می خوابم و بخشی از آن را به عبادت می پردازم. و از خوابیدنم امید همان اجر و پاداشی را دارم که از عبادتم دارم.

[صحیح است] [متفق علیه]

در این حدیث آمده که ابوموسی رضی الله عنه به همراه دو مرد اشعری از قومش نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رود که دو نفر همراه وی از ایشان درخواست مسئولیت می کنند و رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها خبر می دهد که به هرکس درخواست مسئولیت کند، مسئولیتی نمی دهد که اگر بدهد، به حال خودش رها می شود و الله متعال او را یاری نمی کند. به همین دلیل ابوموسی را به یمن می فرستد و به دنبال او معاذ را دستور می دهد به وی بپیوندد؛ زمانی که معاذ به او ملحق می شود مردی را می بیند که در قید و بند است؛ و در مورد وضعیت او سوال می کند که ابوموسی خبر می دهد مردی بوده که اسلام آورده و سپس مرتد شده و یهودی گشته است. بنابراین معاذ رضی الله عنه می گوید: باید قبل از نشستن وی (معاذ)، حکم الله در مورد او اقامه شود که جاری کردن حد ارتداد است. لذا حد شرعی بر وی اقامه شده و کشته می شود. روایت مذکور بر این دلالت دارد که هرکس دینش را تغییر دهد، حد وی حد ارتداد می باشد که همان قتل است. سپس ابوموسی و معاذ در مورد نماز شب با یکدیگر سخن می گویند و یکی از آنها می گوید: من نماز می خوانم و می خوابم و به هنگام خواب، به همان ثواب و پاداشی امیدوارم که در حال قیام و نماز به آن امید دارم.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/58226